



کتابخانه
تخصصی
ادبیات

پژوهشگر ارجمند

برخی از صفحات کتاب حاضر (شناسنامه، فهرست و تعداد کمی از صفحات آغازین کتاب) برای استفاده بهتر و آشنایی بیشتر شما با کتاب بارگذاری شده است.

بدیهی است به دلیل رعایت حقوق مولف و ناشر تمام صفحات کتاب در دسترس نخواهد بود.

الصُّرَّاحُ مِنَ الصِّحَاحِ

فرهنگ واژگان تازی به فارسی

فرهنگ صُّراح اللُّغة از جمال قَرشی
(قرن هفتم هـ. ق.)

جلد نخست

تصحیح، ترجمه و افزوده ها

محمد حسین حیدریان



انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

تهران ۱۳۹۷

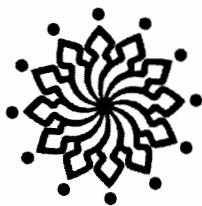
الصَّراح من الصَّحاح

(فرهنگ صراح اللُّغة از جمال قرشی، قرن هفتم هـ.ق)

جلد نخست

تصحیح، ترجمہ و افزودہ ما

محمد حسین حیدریان



انجمن آثار و معارف فرہنگی

تهران - ۱۳۹۷

سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

شماره ۶۵۶

الصُّرَاحُ مِنَ الصَّحَاح - جلد نخست

(فرهنگ صُراح اللُّغة از جمال قرشی، قرن هفتم هـ.ق)

● تصحیح، ترجمه و افزوده‌ها:	● صفحه‌آرا: علی‌اکبر حکم‌آبادی
محمدحسین حیدریان (عضو هیئت علمی و استادیار دانشگاه پیام‌نور)	
● ناظر فنی چاپ: کیانوش بیرون‌وند	● نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷
● لیتوگرافی، چاپ و صحافی: فرشویه	● شمارگان: ۵۰۰ نسخه
● همه حقوق چاپ محفوظ است	
● شابک: ۵-۲۷۰-۵۲۸-۹۶۴-۹۷۸	● ISBN: 978-964-528-270-5
● شابک دوره: ۹-۲۶۹-۵۲۸-۹۶۴-۹۷۸	● ISBN: 978-964-528-269-9



انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

دفتر مرکزی: خیابان ولی عصر (عج)، پل امیربهادر، خیابان سرلشکر بشیری،

شماره ۷۱، تلفن: ۳-۵۵۳۷۴۵۳۱

دفتر فروش: خیابان انقلاب، بین خیابان ابوریحان و خیابان دانشگاه،

ساختمان فروردین، طبقه چهارم، واحد ۱۴، تلفن: ۶۶۴۰۹۱۰۱

Info@anjom.ir

www.anjom.ir

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ تومان

ارمغان

به نام آن که دلها روشن از اوست

دل و جان و خرد پرگلشن از اوست

(با درود به همه کسانی که در راه ادب و فرهنگ این مرز و بوم کوشیده‌اند)
به مادر و پدرم که رنج روزگار را فراتر از توان به دوش کشیدند؛
به استاد ارجمندم محمدزید بهبهانی که مرا از نوجوانی با سخن خداوند آشنا ساخت؛
و به همسر گرامی و شکیباییم که در روزگار نافر خنده ناجوانمردی‌ها
در کنج فقر و خلوت شبهای تار، همراه با بیماری و سختی، یار و استوار ماند
تا این کار به فرجام رسد و گام کوچک دیگری در این راه برداشته شود.

فهرست مطالب

ط	طلیعه
م	دیباچه
زز	نمونه‌هایی از واژگان ناشناخته یا کم‌کاربرد
کک	نمونه‌هایی از مصادر ساده و مرکب
شش	نشانه‌های اختصاری
ججج	صُراح اللغة
۱	باب الألف المهموزة
۵۹	بابُ الباءِ
۲۱۱	باب التاء
۲۴۵	باب الثاء
۲۷۵	باب الجیم
۳۲۳	باب الحاء
۳۸۷	باب الخاء
۴۰۵	باب الدال
۵۳۵	باب الذال
۵۵۳	باب الراء
۷۸۳	باب الزای

٨٠٩	باب السين
٨٧١	باب الشين
٨٩٩	باب الصاد
٩٢٧	باب الضاد
٩٤٧	باب الطاء
١٠١١	باب الظاء
١٠٢١	باب العين
١٠٢٣	باب الغين
١١٣٧	باب الفاء
١٢٢٥	باب القاف
١٣١٩	باب الكاف
١٣٥٧	باب اللام
١٥٢٩	باب الميم
١٧٠٥	باب النون
١٨٣٩	باب الهاء
١٨٧٣	باب الواو و الياء
٢١٤١	باب الألف اللَّيْنَة
٢١٧٣	نماية مدخلها
٢٢٢٣	نماية القبايى مدخلها
٢٢٧٣	نماية آيهها
٢٣٠١	نماية حديثها
٢٣١٩	نماية مَثَلها

طلیعه

متن پیش روی، کتاب صراح اللغه یا الصراح من الصحاح ابوالفضل محمد بن عمر بن خالد مشهور به جمال قرشی، دانشمند ترکستانی متولد ۶۲۸ هـ ق در شهر المالغ (الما آتای کنونی) و متوفای دهه اول قرن هشتم بین سال‌های ۷۰۵ تا ۷۱۰ هجری است.

صراح در لغت به معنای وجه و بخش خالص هر چیز و در این جا به معنای وجه خالص، غیر مشوب و پاک و پاکیزه لغات است. این کتاب در اصل ترجمه فارسی کتاب الصحاح جوهری است که عنوان کامل آن الصحاح (تاج اللغه و صحاح العربیه) است. صحاح توسط اسماعیل بن حماد جوهری فارابی تألیف و به ابومنصور عبدالرحیم بن محمد بیشکی تقدیم شد. جوهری که همچون فارابی بزرگ، کنیه ابونصر دارد و متولد فاراب است در سال ۳۴۰ هـ ق به دنیا آمد و در عراق نزد ابوسعید سیرافی ابوعلی فارسی تعلیم یافت و سپس برای ایجاد ارتباط با عرب اصیل و خالص (به تعبیر خود او در مقدمه صحاح) به میان قبایل «ربیع و مضر» رفت. این سفر، وی را با عمق و ریشه لغات عربی در فرهنگ بومی و اصیل عرب آشنا نمود و شاید جمال قرشی که کتاب صحاح او را به الصراح من الصحاح یا صراح اللغه برگرداند در انتخاب این عنوان متأثر از مقدمه جوهری در صحاح بود که عربی اصیل و خالص را در قبایل عرب جست‌وجو کرد و نه صرفاً در فرهنگ‌نامه‌ها و کتب لغت. (شاید هم غیرمشوب دانستن الصراح خود در قیاس با الصحاح!)

ادامه حیات جوهری در دامغان و نیشابور است تا سال ۳۸۶ ق (۳۹۳ هم گفته‌اند) که به مرگی عجیب در مسجد جامع قدیم نیشابور از دنیا رفت. کتاب صحاح، کتاب

المقدمه (در نحو) و کتاب العروض (که به آن عروض الورقه نیز می‌گویند) از آثار اوست.

فرهنگ‌نویسی که در قاموس اندیشه اسلامی، کاری بسیار ارزنده و به دلیل کلمه محوری این دین (که در قرآن تجلی داشت) به شدت مورد نیاز بود، مورد توجه و اقبال حاکمان و دانشمندان مسلمان قرار گرفت اما هم‌چنان که مصحح محترم در دیباچه آورده‌اند فرهنگ‌نویسان بزرگی چون ازهری هروی با نگارش تهذیب اللغة، ابن درید با تألیف جمهره اللغة، ابوعلی قالی با نگارش البارع فی اللغة، ابراهیم اسحاق فارابی (دایی جوهری) با تألیف دیوان الادب، صاحب‌بن عباد طالقانی با تألیف المحيط و ابن فارس با نگارش والمجمل و مقایس اللغة در کنار جوهری همه ایرانی هستند و بنابراین نقش ایرانیان در ارتقاء و تعالی زبان عربی بی‌همتا است. ابن‌خلدون این بی‌همتایی را در مقدمه مشهور کتاب العبر خود چنین شرح می‌دهد: «پس علوم هم از آئین‌های شهریاران به شمار می‌رفت و عرب از آن‌ها و بازار رائج آن‌ها دور بود و در آن عهد مردم شهری عبارت از عجمان (ایرانیان) یا کسانی مشابه و نظایر آنان بودند از قبیل موالی و اهالی شهرهای بزرگی که در آن روزگار در تمدن و کیفیات آن مانند: صنایع و پیشه‌ها از ایرانیان تبعیت می‌کردند چه ایرانیان به علت تمدن راسخی که از آغاز تشکیل دولت فارس داشته‌اند بر این امور استوارتر و تواناتر بودند، چنانکه صاحب صناعت نحو سیبویه و پس از او فارسی و به دنبال آنان زجاج بود و همه آنان از لحاظ نژاد ایرانی به شمار می‌رفتند، لیکن تربیت آنان در محیط زبان عربی بود و آنان زبان را در مهد تربیت آمیزش با عرب آموختند و آن را به صورت قوانین و فنی درآوردند که آیندگان از آن بهره‌مند شوند. همچنین بیشتر دانشمندان حدیث که آن‌ها را برای اهل اسلام حفظ کرده بودند ایرانی بودند یا از لحاظ زبان و مهد تربیت ایرانی به شمار می‌رفتند زیرا فنون در عراق و نواحی نزدیک آن توسعه یافته بود و همه عالمان اصول فقه چنانکه می‌دانی و هم کلیه علمای علم کلام و هم‌چنین بیشتر مفسران ایرانی بودند و به جزء ایرانیان کسی به حفظ و تدوین علم قیام نکرد و از این رو مصداق گفتار پیامبر (ص) پدید آمد که

فرمود: «اگر دانش بر گردن آسمان درآویزد قومی از مردم فارس بدان نائل می‌آیند و آن را به دست می‌آورند».^۱

قرشی که کتاب خود را چنین آغاز می‌کند: «بسم الله الرحمن الرحيم قال الفقير الى مولاه الغنى به عمن سواه الواثق بالمتعالى عن الولد و الوالد ابوالفضل محمد بن عمر بن خالد المدعو بجمال القرشي جمل الله احواله و حصل آمله، احمدالله و هوالمحمود بكل الغات ...» در مقدمه، توضیحات جالبی ارائه کرده که در تنویر قصد و غایت او از نگارش این اثر بسی روشنگر است. وی در این مقدمه آورده است: زمانی در پی به دست آوردن صحاح جوهری بوده تا آن را بخرد یا برای خود کتابت کند تا آنکه، در خزانه کتب مدرسه صاحبیه برهانیة مسعودیه در کاشغر به نسخه تصحیح شده قابل اعتمادی از صحاح در چهار مجلد قطور دست یافته و پس از استخاره، به تلخیص آن به طریق ایجاز نه انتخاب پرداخته است. قرشی با استناد به شرحی که در معرفی نسخه خطی صراح اللغه در سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران آمده، در صراح از اطاله و اطناب پرهیز کرده، آیات و احادیث و امثال را آورده، اما از آوردن شواهد شعری به جز اندک ابیات ضروری صرف نظر کرده و مفردات را به منظور استفاده جوانان و طبقه متوسط علمی، به فارسی ترجمه کرده است. مؤلف دیباچه کتاب را به عربی نوشته، از ترجمه شواهد خودداری نموده، از آیات، احادیث، اشعار و امثال فقط به آوردن عبارت شاهد اکتفا کرده، در برابر هر کلمه عربی یک واژه فارسی آورده، وزن و باب و دیگر مشخصات از قبیل مفرد، جمع و مصدر بودن کلمه را با نشانه‌ها و شماره‌هایی در جوار آن معلوم کرده و در ترتیب واژه‌ها، با پیروی از صحاح، حرف آخر کلمه را بخش بزرگ باب و حرف نخست را بخش کوچک فصل قرار داده است در این کتاب قریب چهل هزار واژه آمده است.

^۱ مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمدپروین گنابادی، جلد دوم ص ۱۱۵۰ نشر بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۷

از مصصح محترم جناب آقای دکتر محمدحسین حیدریان که زحمت تصحیح، تنقیح و ترجمه بخش‌هایی از کتاب را کشیده سپاسگزارم و امیدوارم انجمن آثار و مفاخر فرهنگی بتواند در آینده آثار مهم دیگری از این دست را به زیور طبع و انتشار بسپارد. بعونه و کرمه، ان شاء الله.

حسن بلخاری قهی

استاد دانشگاه تهران

و رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

دیاچه

ایرانیان از آغاز شکل‌گیری زبان فارسی کنونی تا امروز دست‌اندرکار ترجمه و تفسیر قرآن بوده‌اند. زمانی که ایرانیان با پیام دینی تازه‌ای روبه‌رو شدند ترجمه آن را برای آگاهی هر چه بیشتر و فراگیرتر از آن پیام، رسالت خود یافته و به آن آغاز کردند. شاید پیشینه و چگونگی ترجمه‌های گوناگون از تازی به پارسی در هیچ زمینه‌ای به‌روشنی ترجمه‌های قرآنی نباشد. آنگاه که اندیشمندان این سرزمین خود را نیازمند دانستن هر چه بهتر و ریشه‌ای‌تر پیام نو دیدند تا آنجا پیش رفتند که نحو زبان تازی را تدوین کرده و درباره آن کتابها ساختند.

تاریخ فرهنگ‌نویسی در زبان تازی تا پیش از اواخر سده سوم هجری نشانی از فرهنگی فراگیر که دربرگیرنده بیشترین واژگان زبان تازی باشد، نمی‌دهد. پس از آن، «فرهنگ تهذیب اللغة ازهری هروی (وفات ۲۸۲)، *جمهرة اللغة* ابن درید (وفات ۳۲۱)، *البارع فی اللغة* ابوعلی قالی (وفات ۳۵۶)، *دیوان الأدب* ابوابراهیم اسحاق فارابی (وفات حدود ۳۵۰)، *المحیط* صاحب اسماعیل بن عباد طالقانی (وفات ۳۸۵)، *تاج اللغة و صحاح العربیة* ابونصر جوهری (وفات ۳۹۳) و *المجمل و مقایس اللغة* ابن فارس (وفات ۳۹۵) را داریم^۱. زمانی که فیروزآبادی (۷۲۹-۸۱۶) *قاموس المحيط* را می‌نویسد، بیشتر کتابهای یادشده در بالا را کنار زده و شاهکارش مرجع جویندگان می‌گردد.

۱. مقدمه لغتنامه، ص ۱۷۵.

«در این صورت، می‌توان اولین لغت‌نویسان زبان تازی را بمصداق واقعی این کلمه ازهری و ابن درید و ابوابراهیم فارابی و صاحب‌بن عباد و جوهری و ابن فارس دانست که همه از سرزمین ایران برخاسته‌اند و می‌توان بجرئت گفت که لغت‌نویسی زبان تازی از اختراعات و ابداعات ایرانیان است».^۱

تاریخچه کوتاهی از ترجمه و نگارش فرهنگ از تازی به پارسی

زمانی که علمای فرارود به درخواست منصور بن نوح سامانی (فرمانروایی ۳۵۰-۳۶۶) فتوای ترجمه قرآن را دادند و نگرانی وی را در این باره فرونشاندند، کهن‌ترین ترجمه از تازی به پارسی به نام ترجمه تفسیر طبری پدید آمد. در این ترجمه، «شیوه گفتار و تکوین عبارت و شمول به اندازه آنها بر معانی مورد نظر، خود نشان می‌دهد که در آن دو سه قرن سکوت، زبانی که دری نام گرفته و در خراسان رواج یافته بود، آنچنان که گاه تصور می‌رود، خام نبود و بی‌گمان در شعر و نثر تجربه‌های متعددی اندوخته بود».^۲

همانگ با چیرگی سیاسی تازیان بر سرزمینهای گوناگون ایران و نیازشان به سرپرستی این سرزمینهای گسترده به‌شیوه کارآمد از یک‌سو، و چیرگی فرهنگ شهرنشینی و کشورداری ایرانیان بر قلمرو تازیان از سوی دیگر، دیری نگذشت که کار از ترجمه پیام دینی به ترجمه فرهنگهای تازی به پارسی کشید و کمتر از یک قرن بعد نخستین فرهنگهای تازی به پارسی، آن هم در دورترین سرزمین از مرز تازیان، یعنی خراسان، نگاشته شد: «البلغة المترجم فی اللغة» (در ۴۳۸ هـ.ق. مؤلف ناشناس)؛ این کتاب از منابع فرهنگ بیهقی از ابوالفضل محمد پسر حسین بیهقی، نگارنده تاریخ مسعودی معروف به تاریخ بیهقی است؛ کتاب المصادر از قاضی زوزنی (وفات ۴۸۶)؛

۱. مقدمه لغتنامه، ص ۱۷۵.

۲. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص ۲۵.

دستور اللغة و مرقات از ادیب نطنزی (وفات ۴۹۷).^۱

در سده ششم، فرهنگ‌نگاران بزرگی چون میدانی (وفات ۵۱۸)، زمخشری (وفات ۵۳۸)، بوجعفرک بیهقی (وفات ۵۴۴)، وطواط (وفات ۵۷۳) و حبیش تفلیزی (وفات اواخر سده ششم هـ.ق.) سردمدار و پیشرو بودند. «در سده هفتم، نیاز روزافزون به آموزش همگانی زبان تازی، اندکی پیش از حمله مغول، برخی را به ساختن فرهنگهای منظوم کشاند. ابونصر فراهی (وفات ۶۴۰) با نظم نصاب الصبایان در دویست بیت، که از برگردن آنها برای دانش‌آموزان آسان بود، در این راه پیشگام گشت و این شیوه در سده‌های پس از آن نیز پیگیری شد. دیگر دو کتاب مهذب الأسماء، در اُسماء و حروف زبان تازی، و تهذیب الأسماء (یا تاج الأسماء) است که تنها مخصوص اسماء است و حروف و مصادر در آن یافت نمی‌شود. پس از آن، فرهنگهای همگانی است که واژه‌ها نه بر پایه قاعده‌های صرفی (اسم، فعل، حرف) یا ترتیب حرکت آغاز کلمه (مفتوح، مضموم و مکسور)، بلکه به ترتیب حروف آنها مرتب شده باشند؛ خواه به ترتیب حرف اول کلمه و خواه به ترتیب حرف آخر آن. دو کتاب از این‌گونه جوامع اللغات است از مؤلفی ناشناس، و الصحیفة العذراء یا الصحیفة السدیدة از سدید الدین ابوبکر نسفی».^۲

سرانجام، در دهه‌های پایان سده هفتم به فرهنگ صراح اللغة می‌رسیم از جمال قرشی. «زبان تازی در ایران گرچه در آغاز کار به‌اتکاء زور و سرنیزه دربار خلافت گسترش می‌یافت، ولیکن در سده چهارم که قدرت ظاهری دربار روی به کاهش رفت، این زبان در ادب و فرهنگ مردم ایران جای خویش را باز کرده بود، و در سده هفتم که حکومت اشرافی عرب از هم پاشید، نفوذ مذهبی زبان تازی جای نفوذ سیاسی آن را

۱. مقدمه لغتنامه، ص ۲۰۲ تا ۲۰۵.

۲. همان، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

بگرفت و از گسترش بازنده‌ایستاد. و از این روی درین سده، نیازمندی به یک لغتنامه بزرگ در ایران احساس گردید و چون تألیف چنین لغتنامه با آن درهم‌ریختگی اوضاع ناشی از یورشهای مغول امکان نداشت، بهترین راه، ترجمه یک لغتنامه عربی بود، و چون کتابی درین موضوع بهتر از صحاح جوهری در آن روزگار یافت نمی‌شد، از این روی جمال قرشی در ماوراء النهر به ترجمه آن پرداخت و آن را *صراح اللغة* نامید.^۱

جمال قرشی نگارنده *صراح اللغة*

«جمال قرشی، دانشمند و دولتمرد ترکستانی در سده هفتم، در ۶۲۸ در مجاورت المالیغ [شهر آلماتای کنونی] به دنیا آمد. پدرش حافظ قرآن و از اهالی بلاساغون بود و تبار مادرش به مردم مرو می‌رسید. جمال قرشی تحصیلات اولیه را نزد ظهیرالدین اشرف بن نجیب کاسانی به پایان رساند. در ۶۴۶، به خدمت بدرالدین محمد فرحی درآمد و بعدها در *ملحقات الصراح*، او را دانشمند بزرگ اسلامی خواند و ستود. قرشی به سبب علاقه‌ای که سغناق تگین بن بوزار، معروف به طغرل خان، بنیانگذار خاندان طغرل، به او پیدا کرده بود، به معلمی البوتار (فرزند سغناق) و بولغان بیکی (شاهزاده خانم مغول و دختر جوجی) گماشته شد. در دربار از حمایت صدر^۲ (وزیر) برهان‌الدین، که مقدمات نفوذ جمال را در آنجا فراهم کرده بود، بهره‌مند گردید و لقب قرشی یافت. این لقب به سبب انتساب وی به قرش (دربار) به او داده شد و نسبتی به قریش ندارد (دایرة المعارف اسلام، چاپ دوم، تکلمه ۳-۴، ذیل ماده). او در ۶۶۲ به کاشغر تبعید شد و در آنجا با صدر کمال‌الدین، از وزرای مغول، آشنا و مشمول عنایات او گردید. پس از آن تا ۷۰۲ به شهرهای مهم آسیای میانه سفر کرد و با بسیاری از علما و مشایخ آن دیار آشنایی یافت. این سفرها در تألیف *ملحقات الصراح* برای او بسیار

مفید بود. مثلاً در ۶۷۱-۶۷۲، در سفر از چاچ (تاشکند) به کرانه‌های سیحون علیا، از شهرهای بارچکند و چند دیدن کرد. در بارچکند با حسام‌الدین حامدبن عاصم بارچیتلیگی (بارچینی / بارچکندی) که فقیه بود آشنا شد و به مطالعه آثار او پرداخت و در ملحقات اطلاعاتی راجع به این آثار آورد.

تاریخ درگذشت قرشی دانسته نیست، اما چون ملحقات در نخستین سالهای جلوس چچر، فرزند قیدوخان (خان چغتای)، یعنی پس از ۷۰۲ به پایان رسیده، احتمالاً از این تاریخ به بعد، عمر چندانی نکرده است. آثار او عبارتند از:

۱) الصُّرَاحُ مِنَ الصِّحَاح. قرشی در این کتاب، که آن را در ۶۸۱ تألیف کرده، کتاب لغت عربی صحاح اللغة جوهری را تلخیص، و معادل فارسی هر واژه را ذکر کرده است. الصراح، که نسخه‌های خطی بسیاری از آن وجود دارد، بارها به چاپ رسیده است (سزگین، ج ۸، ص ۲۲۰-۲۲۱).

۲) ملحقات الصُّرَاح، ذیلی مفصل بر الصُّرَاح مِنَ الصِّحَاح است. بارتولد، در جلد اول «ترکستان در دوره حمله مغول» (سن پترزبورگ ۱۸۹۸)، که مجموعه‌ای از متون گوناگون است، خلاصه‌ای از این اثر را، که به زبان عربی است، منتشر کرده است. ملحقات درباره حکومتهای ترکستان، به‌ویژه حکومت قراخانیان و خانات جغتایی است، و در آن از مشایخ و علمای نامدار نیز سخن رفته است. بیشتر این معلومات، افسانه‌ای است، اما گاهی اطلاعات تاریخی و مستند نیز در آن دیده می‌شود، به‌خصوص روایاتی که مؤلف درباره مشایخ و علمای هم‌روزگار خود آورده، از حیث نشان دادن زمینه فرهنگی آن دوره، دارای اهمیت است. به عقیده بارتولد، چون در این اثر، زبان عربی و فارسی و ترکی با هم مقایسه شده‌اند، از این لحاظ، تا جایی که اطلاع داریم، به عنوان نخستین نمونه از تحقیقات تطبیقی، درخور توجه است. فؤاد کوپریلی هم این کتاب را دلیلی مهم بر پیشرفت علوم اسلامی و ادبی در ترکستان شرقی دانسته است. قرشی در این اثر از ویژگیهای جغرافیایی و قومی جاهایی که دیده، آگاهی‌هایی داده است. مثلاً برخی شهرها از جمله سغناق را «بلاد التراکمه» (سرزمینهای ترکمنان) نامیده و

به خصوص بارچکند را جایگاه ترکمنان خوانده است.^۱

این شرح حال کوتاه و رسایی بود از جمال قرشی در دو مجموعه دایرةالمعارف اسلام و دانشنامه جهان اسلام. آنچه درباره نام، محل زندگی و بویژه فرهنگ ارزشمند قرشی، صراح اللغة، در دو منبع بالا و نیز در منابع دیگر آمده، نیازمند بررسی بیشتری است.

قرش

«دهها سال پیش از تصرف بغداد (در ۴ صفر ۱۰/۶۵۶ فوریه ۱۲۵۸) به دست مغولان، سمرقند و بخارا و سپس خوارزم (۱/۶۱۷-۱۲۲۰) به تصرف چنگیز درآمده و بیرحمانه در معرض قتل و غارت قرار داشت. هنگامی که مغولان از جیحون گذشتند، مملکت خوارزمشاهی همچون خانه‌ای پوشالی فرو ریخت. با آنکه ماوراءالنهر پس از آن تاحدی بهبود پیدا کرد، هرگز نتوانست مرکزیتی را که از لحاظ حیات عقلی و فرهنگی اسلامی و ایرانی داشت بازیابد.

به‌رغم شکفتگی دانش و فرهنگ در سرزمینهای ماوراءالنهر پیش از حمله مغول، و پایداری نسبی این حیات فکری و فرهنگی پس از آن، با ظهور تیمور، یکی از بدترین دشمنان همه اعصار فرهنگ اسلامی، علم و دانش اسلامی چندان آسیب دید که جبران آن چند قرن به طول انجامید و در بعضی جاها هرگز آن شکوفایی پیش از تیمور تجدید نشد.^۲ بنابراین، شگفت نیست اگر شهرهای مهم فرارود که روزگار درازی چشم به شکوفایی دانش و فرهنگ می‌گشودند یکسره از روشنی فروغ دانش و فرهنگ تهی شده، چنانکه نامشان نیز فراموش گشته باشد.

قرش که با ریخته‌های کارشی، قارشی و قرشی نیز آمده، همان نخشب باستانی است

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۰، ص ۶۵۴-۶۵۵.

۲. تاریخ اسلام، ۱. لمبتون و دیگران، ترجمه احمد آرام، ص ۲۲۶-۲۲۷.

که تازیان به آن نَسَف گفته‌اند.^۱ نام باستانی این شهر در زمان فرمانروایی مغولان دگرگون شد. شرف‌الدین علی یزدی در وجه تسمیه شهر به قرشی می‌نویسد: کبک‌خان جغتایی (۸هـ / ۱۴ م.) در دو فرسنگی نَسَف، کاخی برای اقامت خویش بنا نهاد و نَسَف نام کنونی خویش یعنی «قرشی»- به معنی کاخ و قصر- را از کاخ کبک‌خان گرفته است.^۲

روزبهان خنجی در سده ۹-۱۰ هـ قرشی را از نزدیک دیده و در اثر خود از موقعیت کاخ بر ساحل رود نَسَف و بنیانگذار آن سخن گفته است.^۳ رضاقلی هدایت موقعیت قرشی را در جنوب و هجده فرسنگی بخارا دانسته که از سمرقند و بخارا سه‌روزه راه و از شهر کش- که به شهر سبز معروف است- دوازده راه مسافت داشته است.^۴

در تاریخ جهانگشای آمده است: قَرْشِی سوری، نام قصر اوکتای قاآن بن چنگیزخان در حوالی قراقورم.^۵ قراقورم نیز نام کوهی است که منبع رودخانه ارقون (یا ارغون)، جای‌باش و سرآغاز توالد و تناسب قوم ایغور بوده است؛ و نیز نام شهری که اوکتای قاآن در پای آن کوه بنا کرد و پایتخت اوایل مغول بود.^۶

آبادانی و شکوفایی قرشی در سده ۱۲ هـ/ ۱۸م. بوده است. در آن زمان، این شهر تحت اداره خاندان مغنیتی که فرمانروایی بخارا را داشتند، قرار گرفت و هر یک از ولیعهدان بخارا پیش از رسیدن به سلطنت، حکومت آنجا را در دست داشتند، چنانکه امیرحیدر در ۱۲۰۶ هـ حاکم آنجا بود و در سال ۱۳۳۰ هـ ق. ۱۹۱۲م. پیش از آنکه

۱. روضات الجنات، ج ۱، ص ۵۲۳؛ تاریخ بخارا، ص ۵۳؛ مسالک و ممالک، ص ۳۰-۳۱؛ ترجمه مسالک و ممالک، ص ۲۳۲؛ صورة الأرض، ص ۲۲۸-۲۲۹.

۲. ظفرنامه تیموری، ج ۱، ص ۸۵.

۳. مهمان‌نامه بخارا، ص ۳۱۸-۳۱۹.

۴. سفارت‌نامه خوارزم، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۵. تاریخ جهانگشای، ج ۱، ص ۱۹۳.

۶. همان، ص ۳۹.

بلشویکها امارت سید عالم خان را براندازند، عثمان بیک‌بی به عنوان آخرین حاکم قرشی، حکومت آنجا را در دست داشت.^۱ اکنون هم قرشی با نام ولایت قَشْقَه دریا در جمهوری ازبکستان قرار دارد.^۲ کش یا شهر سبز نیز در حوالی بخارا میان سمرقند و قرشی واقع است. نام این شهر تنها یک‌بار در تاریخ جهانگشای آمده (ج ۳، ص ۹۹) و یادآوری شده است که با کش از توابع طالقان اشتباه نشود (ج ۳، ص ۳۹۷). ابن حوقل در وصف کش^۳ می‌نویسد: شهری است که قهندز و قلعه و ربض و شهری دیگر پیوسته به ربض دارد.^۴ لسترنج می‌پندارد که شاید شهر پیوسته به ربض همان «کتاب» باشد که در گذشته آن را «مصلی» می‌گفتند.^۵ بارتولد قصبه کتاب را شهری باستانی می‌داند که در یک-فرسنگی کش، بر کرانه رود «ایزل سو» واقع شده است.^۶

بلاساغون شهر بزرگی نزدیک کاشغر در شمال سیحون و محل زندگی پدر جمال قرشی بوده و در کنار آلمالینگ، محل تولد خود وی، قرار داشته و در تاریخ جهانگشای که بارها نام آن می‌آید بلاساقون آورده شده و در نسخه بدل بلاساغون یاد شده است. (ج ۱، ص ۴۸).

در اینجا شایسته است اندکی هم از کاشغر که محل تبعید جمال قرشی در دوره‌ای از زندگی وی و جای نگارش فرهنگ صراح اللغة بوده است یاد شود. مینورسکی نام باستانی این سرزمین را به زبان چینی شولی (Shu-le) آورده است.^۷ این سرزمین بعدها به فارسی کاجغر و کاشغر خوانده شده است.^۸ مؤلف حدود العالم، ص ۱۲۱، این

۱. آبیاری در ترکستان، ص ۱۸۲؛ کشکول سلیمی، ص ۷۷-۱۲۷.

۲. تاریخ سلاطین مغنییه، تعلیقات ص ۱۳۸.

۳. صورة الارض، ص ۲۲۸.

۴. سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۹۸.

۵. ترکستان نامه، ج ۱، ص ۳۰۹.

۶. حدود العالم، حواشی، ص ۱۲۱.

۷. معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۳.

سرزمین را جزو چینستان آورده و ابوریحان بیرونی در اقلیم ششم *قانون* خود نام دیگر کاشغر را «اردو کند» ذکر کرده است. تاریخ ورود اسلام به کاشغر به درستی روشن نیست. ترکان قراخانی پس از ترکان اویغوری، در جنوب غربی و مغرب کاشغر و منطقه ایلی و ایسی گل ساکن شده و با پذیرفتن دین اسلام، اوضاع سیاسی و فرهنگی آن سرزمین را دگرگون ساختند.^۱ اهمیت قراخانیان در آن است که ادبیات ترکی اسلامی در پاره‌ای از قلمرو شرقی آنان به‌ویژه در شهر کاشغر پدید آمد.^۲ بنابراین، شگفت نیست اگر بزرگان و دانشمندان این سرزمین، از جمله جمال قرشی، با زبان ترکی آشنا بوده باشند. چنانکه پیش از این آمد، جمال قرشی در *ملحقات الصراح* زبانهای تازی و ترکی و فارسی را با یکدیگر مقایسه می‌کند که از نظر بارتولد به‌عنوان نخستین نمونه از تحقیقات تطبیقی درخور توجه شده، و فؤاد کوپریلی نیز آن را دلیلی مهم بر پیشرفت علوم اسلامی و ادبی در ترکستان شرقی دانسته است. هنگامی که سدیدالدین ابوبکر نسفی، نگارنده *الصحیفة العذراء*، در دیباچه فرهنگ خود که به زبان تازی است انگیزه نگارش فرهنگ خود را نیاز جویندگان ادب تازی و دریافت رسای آن به زبان فارسی و نیز جویندگان دانشهای اسلامی مانند فقه و کلام و تفسیر و ... به‌ویژه فقیهان ترکمن می‌داند که نمی‌توانستند به‌آسانی از فرهنگهایی همچون *الأدب الفاریابی* و *العین خلیل* بهره جویند، نشان می‌دهد که علما و دانشمندان ترکمن آن سرزمینها نیز به‌خوبی با زبان فارسی آشنا بوده‌اند که می‌توانسته‌اند از فرهنگ وی بهره ببرند.^۳

در پایان سده پنجم، سرزمینهای بلاساغون، ختن و کاشغر و سرزمینهای اطراف آن به دست قراختائیان که از سوی پکین سرازیر شده بودند افتاد. تاریخنگاران اسلامی از این مردم بی‌دین به نام قراختائیان یاد کرده‌اند. چنگیز نیز در اوایل نیمه اول قرن ششم

۱. ترکستان‌نامه، ج ۱، ص ۴۱۲.

۲. *امپراتوری صحرانوردان*، ص ۲۵۰.

۳. *الصحیفة السدیدیه*، دیباچه، ص الف.

کاشغر را به قلمرو خود پیوند داد و در پایان عمرش کاشغر و سرزمینهای قدیم قراختائیان- بلاساغون، ختن و بسیاری از نواحی ماوراءالنهر- را جزو اقطاع و تیول جغتای (وفات ۱۲۴۲م.) دومین پسرش قرار داد.^۱

ده سال پیش از تولد جمال قرشی، چنگیز با سپاهیان به فرارود ریخته و بر آنجا چیره می‌شوند. ابن اثیر در رویدادهای سال ۶۱۷ هجری از هجوم مغول به ترکستان، کاشغر و بلاساغون و چیرگی بر آن سرزمینها سخن می‌گوید.^۲

حال که نام قرشی و موقعیت جغرافیایی آن بررسی شد، انتساب صاحب صراح به آن هم روشن می‌شود. این انتساب از این جهت مهم است که بسیاری از کسانی که از وی نام برده‌اند، میان قرشی و قرشی در تردید بوده‌اند، اما تردید خود را آشکارا همچون سزگین بیان نکرده‌اند.^۳ این تردید خیلی هم بی‌پایه نبوده است، زیرا وجود دانشمندانی با انتساب قرشی به این تردید دامن می‌زده است. برای نمونه، جمال‌الدین قرشی، التیمی، البکری، البغدادی، الحنبلی (۵۰۸-۵۹۸ هـ/ ۱۱۱۴-۱۲۰۱م.)، فقیه، واعظ، محدث، مفسر، مورخ، شاعر و آشنا به پزشکی است که در همان بغداد هم درگذشت.^۴ شاید تردیدی هم که برخی میان نام جمال و جمال‌الدین داشته‌اند، از جمله سزگین، به دلیل همنامی با همین دانشمند یادشده بوده باشد. با این حال، جمال قرشی در این انتساب تنها نبوده است. برای نمونه، یکی از بزرگترین پزشکان معاصر جمال قرشی، ابن نفیس قرشی (وفات ۶۷۸) است که اصلاً اهل قرش ماوراءالنهر بود ولیکن در مصر به سر می‌برد و بزرگترین پزشک آن دیار بود و علاوه بر پزشکی در حدیث و ادب و منطق و جدل و اصول فقه نیز استاد و صاحب تألیف بود. وی در پزشکی مانند نداشت

۱. امپراتوری صحرانوردان، ص ۲۵۴، ۴۲۲.

۲. الکامل، ج ۱۲، ص ۳۶۲.

۳. ترکستان‌نامه، ج ۱، ص ۳۰۸.

۴. وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۱، ص ۳۵۱؛ معجم المؤلفین، عمرضا کخاله، ج ۳، ص ۱۵۷.

و پس از ابن سینا کسی را همال او نمی‌شمردند و گویند که در درمان بر او هم برتری داشت.^۱

صراح اللغة

در بخش معرفی فرهنگنامه‌های تازی و پارسی در مقدمه لغتنامه دهخدا چنین آمده است: *الصراح من الصحاح* ترجمه‌ای است باختصار از کتاب *صحاح*. مختصرکننده فقط شعرها را که جوهری به گواه آورده بود، جز در چند جا همه را انداخته و مثالها و حدیث و آیه و گواه‌های دیگر را آورده است، آری از یک آیت و حدیث فقط جمله‌ای را که گواه است آورده و باقی را انداخته است. هر کلمه تازی را به یک واژه فارسی ترجمه کرده و برای کوتاه کردن کتاب، وزن کلمه و باب آن را، مفرد و جمع بودن و مصدر بودن و جز آن را با نشانه و شماره‌ای که در بالا و پهلوی کلمه نهاده است، نشان می‌دهد. دیباجه «صراح» عبری نگاشته شده است. و همه کتاب پیرامون چهل هزار بیت نوشته دارد، و کار ترجمه آن در شهر کاشغر ماوراءالنهر در سه‌شنبه شانزدهم صفر سال ۶۸۱ هـ.ق. پایان یافته است. ترتیب واژه‌ها در *صراح* مانند *صحاح* است. پسین حرف واژه، بزرگ بخش قرار داده شده، و نخستین حرف آن کوچک بخش است. مرگ او را صاحب فهرست آصفیه (۱۴۳۶:۲) در ۶۸۱ یعنی همان سال ترجمه *صراح* نوشته و اگر همه عبارتی که در پایان نسخه‌های *صراح* است از جمال قرشی باشد، روشن می‌گردد که وی تا سال ۷۰۰ هـ.ق. زنده بوده است. در پایان نسخه‌ای از «*عراضة العروصین*» که در عروض فارسی و از همین قرشی است و در ۷۳۶ هـ.ق. نوشته شده است و در سپهسالار (ش ۳۱۳ صدر) موجود است قرشی را به «نور الله مضجعه» دعا کرده است (فهرست پیشین سپهسالار ۴۴۶:۲) انجام: هیا: من حروف النداء أصلها أيا ... قال

ذوالرمة:

الا يا اسلمى يا دارمى على البلى و لازال منهلاً بجرعائك القطر*

این شعر آخر صحاح جوهری است که در پایان صراح نیز آمده است. و جمله‌های «تم الكتاب ... ضحوة الاثنين ۲۳ ذی القعدة سنة ۷۰۰ هـ.ق.» فقط در نسخه ۱۱۲ سپهسالار آمده است ... اصل این جمله‌ها از روی نسخه‌ای است که مترجم برای دومین بار نوشته و تصحیح کرده بوده است. «وكان الفراغ من تأليفه و تسويده ... ظهيرة الثلاثاء ... السادس عشر من صفر سنة ۶۸۱ هـ.ق. بکاشغر» این تاریخ، تاریخ پایان ترجمه به دست جمال قرشی است که برای نخستین بار آن را نوشته است.^۱

آنچه در بالا آمد، در میان آنچه برخی دیگر درباره این کتاب نوشته‌اند، تقریباً درست‌ترین است. برای نمونه، در *دانشنامه ادب فارسی*^۲، این کتاب ترجمه و گزیده‌ای از صحاح جوهری معرفی می‌شود، حال آنکه جمال قرشی در دیباچه فرهنگ خود بر این نکته تأکید می‌ورزد که این کتاب اختصار است (با کنار گذاشتن بسیاری از شواهد شعری) نه گزینش و انتخاب. جالب اینکه هیچ‌کدام از منابعی که *دانشنامه ادب فارسی* از آنها نقل قول کرده است، چنین نگفته‌اند. در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان نیز، برخلاف منابعی که از آنها نقل کرده، مطالب نادرستی در معرفی صُراح اللغة آمده است، از جمله اینکه صراح ترجمه و گزیده‌ای است از صحاح جوهری.^۳

آنچه باید بر سخن لغتنامه افزود یکی درباره نام کتاب است. در نسخه مدرسه نمازی خوی که نامش در هیچ‌کدام از منابع فارسی، تازی و لاتین آورده نشده پایۀ این تصحیح و پژوهش بوده است، نام کتاب به‌روشنی *الصُراح من الصِّحاح* (و

*. ز ویرانی رهی ای خانه می بیارد بر سرت پیوسته باران

۱. مقدمه لغتنامه، ص ۲۳۱.

۲. ج ۱، ص ۳۲۷-۳۲۸.

۳. ج ۱۴، ص ۱۸۴.

به‌همین‌سان، در نسخه کتابخانه مجلس) آمده و در حاشیه دست‌چپ صفحه این توضیح آورده شده است: الصُّرَاح بالضم انصَاد المَهْمَلَة الاسم و هو الخالص من كلِّ شئ. سزگین نیز در تاریخ التراث العربی، الصُّرَاح مضموم الصاد می‌آورد. در منابع فارسی، دایرة المعارف فارسی،^۱ تاریخ ادبیات در ایران،^۲ و دانشنامه جهان اسلام، نام کتاب به‌درستی و روشنی الصُّرَاح من الصحاح آورده شده است. دیگران، چه در منابع فارسی و چه جز آن،^۳ همین نام را، بی‌آنکه بر روی حرف صاد ضمه بگذارند، آورده‌اند. تنها در تصحیح ارزشمند رساله عُرَاضَة العَرُوضِیِّین که به‌تازگی از سوی فرهنگستان زبان و ادب فارسی چاپ شده، نام فرهنگ قرشی، با صاد مکسور، الصُّرَاح من الصحاح عنوان شده است، بی‌آنکه دلیلی برای آن آورده شده باشد.^۴ اگر بپذیریم که حرکت ضمه در زبان تازی بر حرکت کسره برتری دارد، می‌توان چنین انگاشت که صاحب صُّرَاح به نازکی کتاب خود را از صِحاح برتر دانسته است، به‌ویژه آنکه در شعری که در دبیاچه کتابش می‌آورد صُّرَاح را پالوده صِحاح می‌خواند، و بی‌گمان پالوده هر چیز از خود آن برتر است. دیگر آنکه وزن فُعال مبالغه در صفت را می‌رساند.

سخن دیگر درباره چگونگی آوردن آیه و حدیث است. اینکه علینقی منزوی در مقدمه لغتنامه می‌گوید: «از یک آیت و حدیث فقط جمله‌ای را که گواه است آورده و باقی را انداخته است» درست نمی‌نماید. قرشی آیات را همان‌گونه که در صحاح است آورده، و شاید مواردی که از یک آیه، واژه یا واژه‌هایی را انداخته باشد یا برآن افزوده باشد انگشت‌شمار است. قرشی گاه آیه‌هایی را گواه می‌آورد که در صحاح [تحقیق احمد عبدالغفور عطار، چاپ چهارم] نیامده است. در صحاح، گاه عبارتی قرآنی آورده

۱. به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ج ۱، ص ۷۴۷.

۲. ذبیح‌الله صفا، بخش اول، ص ۲۸۵.

۳. تاریخ الأدب العربی، ج ۲، ص ۲۶۰-۲۶۱.

۴. دبیاچه، ص ۱۷-۱۸.

شده که هم از چشم جوهری و قرشی و ابن منظور [صاحب لسان] دور مانده و هم از چشم تیزبین استاد عطار؛ نمونه، عبارت «شِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ» که بخشی از آیه ۵۴ سوره شعراء است.

در صراح بیش از پنجاه آیه به عنوان گواه آورده شده که این همه یا در صحاح نیامده، و یا به عنوان سخنان مردم از آنها یاد شده است، مانند: يقال: نَكَصَ عَلَى عَقِيئِهِ (صحاح - ۱۰۶۰)، که بخشی از آیه ۴۸ سوره انفال است.

گاه مضمون یک آیه در ذهن جوهری بوده و آن را با دگرگونی در عبارت آورده است، مانند: قُدِرَ عَلَى الْإِنْسَانِ رِزْقُهُ قَدْرًا (صحاح - ۷۸۷)، که در صراح خود آیه آمده است: «فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ». این را هم باید گفت که آیه‌ای که در صحاح آمده و در صراح نیامده باشد بسیار اندک است، مانند دو آیه در کلمه‌های ظَنٌّ (صحاح - ۲۱۶۰) و قَصْد (صحاح - ۵۲۵) که اینها هم در این تصحیح به صراح افزوده شده‌اند.

دیگر اینکه در گواه آوردن آیه‌ها در صحاح گاه اشتباه و افتادگی در آیه دیده می‌شود، و باید گفت که لسان هم از آن در امان نمانده است. برای نمونه، «كَيْفَ نُنْشِرُهَا»، بخشی از آیه ۲۵۹ سوره بقره، این گونه آمده است: «ثُمَّ نُنْشِرُهَا» (صحاح، لسان - ۱۸۹۵)؛ «كالوهم»، بخشی از آیه ۳ سوره مطففین، «كالو» آمده است (لسان - ۴۸۲۸).

گاه در معنای برخی کلمه‌ها در صحاح گواه قرآنی نیامده، ولی در صراح همان معنا با گواه قرآنی آمده است. برای نمونه در صحاح، برای معنای پشت کردن آمده: وُلِّيَ هَارِبًا: أَذْبَرَ (۲۵۲۹)، و در صراح آمده است: آیه «وَلَّى مُذْبِرًا». در صحاح (همانجا) معنای برگرداندن برای وُلِّيَ نیامده که در صراح همین معنا با گواه آیه «مَا وَلَّيْهِمْ عَنْ قِبَلَتِهِمْ» آمده است. در معنای تَوَلَّى نیز در صحاح (همانجا) آمده: تَوَلَّى عَنْهُ: أَعْرَضَ، و در صراح همین معنا بر پایه آیه «فَتَوَلَّى عَنْهُمْ» آمده است.

گاه بخشی از آیه آورده شده ولی به آیه بودن آن اشاره نشده است. برای نمونه، «مَخْيَايَ وَمَمَاتِي» در مدخل حَيَا (صحاح - ۲۳۲۳، لسان - ۱۰۷۶)؛ «وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ

مُزْجَاة» در مدخل زجی (صحاح - ۲۳۶۷)؛ و «فَنَاطِيرُ مُقَنْطَرَةٍ» که در صحاح (۷۹۶) از زبان مردم آمده است.

اندازه بیشتر آیه‌های گواه در صحاح و صراح نیز یکسان است، و اثر اندازه چند آیه اندک در صراح کمتر از صحاح است، نمونه‌های بیشتر می‌توان نشان داد که خلاف آن است، مانند «وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا» که در صحاح (۲۲۰۹) و به نقل از آن در لسان (۴۲۸۱) آمده است: «وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ».

درباره حدیث باید بگویم بسیاری از آنچه به نام حدیث در صحاح یا کتابهای دیگر آمده سخنان صحابه، همسران یا نزدیکان پیامبر، همسران صحابه، تابعان و دیگران است نه سخن پیامبر. بنابراین، گاه قرشی که سخنی را دور از آن می‌دیده که عنوان حدیث داشته باشد با کلمه «یقال» آورده است؛ نمونه، در واژه «فَقَح» (صحاح، ج ۱، ص ۳۹۲). گاه جوهری بخشی از یک حدیث را آورده که تقریباً مبهم و نارساست؛ نمونه، «ثَلَاثَةُ اسْفَارٍ كَذَبْنَ عَلَيَّكُمْ» (صحاح، ج ۱، ص ۲۱۱) که بخشی از سخن خلیفه دوم است. استاد عطار در پاورقی همین صفحه بخش دیگر این سخن را می‌آورد ولی - برخلاف آنچه در مقدمه خود بر صحاح جوهری درباره قرشی می‌گوید^۱ - نمی‌گوید که در اینجا جوهری بر راوی سخن یا کتابی که این سخن را از آن نقل کرده، ستم نموده است. جالب اینکه در همین جا، قرشی، به مناسبت، سخن دیگری از خلیفه دوم می‌آورد - و در لسان هم آورده شده - که در صحاح نیست، و استاد عطار هم یادی از آن نمی‌کند.

گاه در صراح حدیثی آمده که در صحاح و حتی در لسان هم نیامده است؛ در مدخل عَصَا، حدیث: عَصِيَّةُ عَصَتِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. در لسان تنها آمده که عَصِيَّةُ قَبِيلِهِ ای است از سُلَیْم (۲۹۸۲).

درباره شعر هم باید گفت با اینکه صاحب صراح بر آن نبوده که جز در جایهای

اندکی که آوردن گواه شعری را بایسته می‌دیده است شعری بیاورد، گاه شعرهایی آورده که در صحاح و حتی در لسان هم نیامده است. برای نمونه، در مدخل أَن شعری است از حضرت علی (ع):

أَنَا الَّذِي سَمَّيْتُ أُمِّي حَيْدَرَةً [كَلَيْثُ غَابَاتٍ غَلِيظِ الْقَصْرِ
أَكِيلُكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلَ السُّنْدَرَةِ أَضْرِبُ بِالسَّيْفِ رِقَابَ الْكَفَرَةِ]^۱

یا شعر پس از آن در همان صفحه، در صحاح (۲۰۷۵) حُمَيْدًا آمده و در صراح و لسان (۱۶۰) جَمِيعًا آمده که این درست است، و نشان می‌دهد که در بررسی شعرها نیز استاد عطار همواره دقیق نبوده است.

قرشی که همه‌جا نام گویندگان سخن را می‌آورد، گاه این کار را نکرده است؛ نمونه، در بیان معنای «امْرَأَةٌ لَبَنٌ» [زن خوش‌برخورد و مهربان با مردم] نگفته که این سخن از ابو عبید است (که این هم یا در نسخه در دسترس وی نبوده، یا در منبعی دیگر نام دیگری برای گوینده این سخن دیده و برای پیشگیری از سردرگمی خواننده و پژوهشگر در مراجعه به صراح و صحاح، آگاهانه نام گوینده را انداخته است).

بازخوانی گفته‌ها به گویندگان نیز همواره یکسان نیست. در صحاح آمده است، قال الفراء: أَنَّهُ لَذُو فَرَوَةٍ فِي الْمَالِ وَ تَرَوَةٍ (۲۴۵۳)، که در لسان همین سخن از زبان ابن السکیت آمده است (۳۴۰۷). در مدخل مذی، درباره کلمه مَذِي در لسان آمده که جوهری آن را از اصمعی نقل می‌کند (۴۱۶۵)، ولی این کلمه در صحاح از اُمَوِي نقل می‌شود (۲۴۹۱).

در آوردن مدخل‌ها بر پایه ریشه کلمه‌ها نیز همه فرهنگها یکسان نیستند. برای نمونه در لسان، بُرْهَان و بُرْهَن از بره گرفته شده، زیرا نون آنها را اصلی ندانسته است، و برخی مانند منتهی‌الارب نون را اصلی دانسته و آنها را از برهن گرفته‌اند. گذشته از

۱. مرا مادر بکرده نام حیدر (چو شیر بیشه‌های سخت‌معبّر)
بسجستان به تیغم چون دلاور (زنم بر گردن کفّار خنجر)

چنین اختلافهایی، در صحاح گاه نظم آوردن مدخل‌ها به هم می‌خورد. برای نمونه، ختن پیش از خبثن (۲۱۰۷) و کرزم پیش از کردم (۲۰۲۱) آمده است. مدخل صین را در صون آورده که نادرست است، برخلاف صراح و لسان (۲۱۵۳). مدخل تغا نیز در صحاح (۲۲۸۹) نیامده است.

گاه برخی کلمه‌ها در صحاح نادرست است، مانند: ماء مَشْرُوبٌ (۱۵۳) و إِبِلٌ طَوَارِبٌ (۱۷۱). درست آنها در صراح و لسان است: ماء شَرُوبٌ (۲۲۲۲) و إِبِلٌ طِرَابٌ (۲۶۴۹). در صحاح (۱۲۱۶) رِبِيعَةُ الصُّغْرَى آمده، اما در لسان (۱۵۶۹)، به نقل از صحاح جوهری، رِبِيعَةُ الوُسْطَى آمده، یعنی همان که در صراح آمده و همین درست است. در صحاح (۱۲۳۵) معنای شَبَعٌ و شَبَعٌ، یعنی ثلاثی مجرد و مزید، از زبان یعقوب عکس هم آمده، ولی در صراح همان است که در لسان (۲۱۸۷) هم آمده و همین درست است. در صحاح (۲۱۰۰) درباره دو نام حسن و حسین، پسران حضرت فاطمه و علی(ع)، چیزی نیامده است، برخلاف صراح و لسان (۸۷۹).

گاه آنچه در صراح آمده، در صحاح و حتی در لسان هم نیامده است؛ برای نمونه، در مدخل ودن آمده است که میدان مشتق از مَوْدُون است که نام اسبی است و... این معنا در منتهی‌الارب (۱۳۰۷) هم آمده است، نمونه دیگر إِحْمَاض است به معنای مزاج کردن که در صحاح نیامده است؛ معنای شکیبایی و شکیبایی دادن در کلمه عَزَا نیز در صحاح نیامده است.

بر پایه نشانه‌های بسیاری که از برابر نهادن صحاح و صراح به دست می‌آید، می‌توان گفت نسخه‌ای که صاحب صراح از صحاح در دست داشته و کار خود را بر آن بنیاد کرده، درست‌تر و معتبرتر از نسخه‌ای است که استاد عطار برای تصحیح خود به عنوان نسخه مادر برگزیده است. برای نمونه، در صحاح بَغَى الوالی آمده و خود عطار در پانوش (۲۲۸۱) آورده که درستش در لسان بَغَى الوادی است، یعنی همان که در صراح آمده است. در کلمه بهنن، در لسان (۳۷۸) از جوهری سخنانی بازگو شده که استاد عطار آنها را در پانوش صحاح (۲۰۸۲) به گونه ناقص آورده است. در لسان (۵۱۰)،

سخن جوهری را دربارهٔ ثمانیه، نام جایی، آورده و سپس درست آن را از تکلمهٔ بازگو کرده، یعنی همان که در صُراح آمده است. گاه در صُراح سخنی آمده که در صحاح نیامده، با اینکه در لسان (۳۱۳۰) از زبان جوهری بخشی از آن سخن بازگو شده است: در مدخل عنص، دربارهٔ کلمهٔ عَنْصُوة.

از بررسی کوتاهی که گذشت روشن می‌شود که بسیاری کسان که دربارهٔ صُراح سخن گفته‌اند گفتار دیگران را بازگو کرده‌اند و از گویایی و روشنی خود صُراح بهره نبرده‌اند.

آثار دیگر

جدا از صُراح اللغة و ملحقات الصُراح و عُراضة العروضین که پیش از این یاد شد، القراح بتکمل الصحاح است.^۱ گفته شده که این اثر مجموعه واژه‌هایی است که به واژگان صحاح افزوده شده است. کتاب دیگری با نام قراح فرهنگ صُراح، که مجموعه‌ای از واژگان فارسی دشوار در صُراح است که معنای برخی از آنها را حکیم عبدالمجیدخان به فارسی سلیس و هندی در زیر خط عرضی هر صفحه از چاپ سنگی صُراح نگاشته و سپس همهٔ آنها را محمد قمرالدین گردآورده و به چاپ سنگی ۱۳۲۴ کانپور ضمیمه کرده است.^۲

کتاب دیگر نورالصبحاح فی أغلاط الصحاح است که برخی آن را از قرشی و نقدی بر صحاح جوهری دانسته‌اند.^۳ عطار هم این نقد را خیلی منصفانه ندیده است.^۴ بنده هنوز این کتاب را ندیده‌ام و اکنون نمی‌توانم دربارهٔ آن سخن گویم.

۱. تاریخ التوراث العربی، سزگین، ج ۱، ص ۷۰۷؛ مقدمة الصحاح، عطار، ص ۱۸۴ و ۲۰۴.

۲. صُراح، چاپ سنگی کانپور، محمد قمرالدین، ص ۶۰۵ تا ۶۱۷.

۳. تاریخ التوراث العربی، سزگین، ج ۱، ص ۷۰۷.

۴. مقدمة الصحاح، عطار، ص ۱۸۴.

رسالة دیگری به نام رسالة المعربات من أعلام الملائكة والأجناس و أسماء المعارف و الأجناس التي لم يذكرها صاحب الصحاح وجود دارد که سزگین احتمال داده از جمال قرشی باشد. وی نسخه‌ای از آن را هم با تاریخ کتابت ۹۲۵ هجری در کتابخانه عاطف افندی (ترکیه، به شماره ۲/۲۷۳۱) نشان می‌دهد.^۱

آخرین کتابی که به قرشی نسبت داده شده، کتاب مختصر الصحاح است. در میان همه منابع، تنها کسی که این کتاب را از آن قرشی می‌داند عطار است. وی کتاب را اختصاری دقیق و حجیم از صحاح می‌داند که در سال ۶۸۱ تألیف شده و جز اندکی از صحاح را در آن حذف نکرده است.^۲ کار علمی و روحیه پژوهشگرانه دقیق استاد عطار در مقدمه بسیار ارزشمندش بر صحاح جوهری این انتظار را برمی‌انگیزد که وی کتاب را دیده باشد و برای نمونه، بگوید که چه بخشهایی از صحاح جوهری حذف شده است: آیات، احادیث، امثال یا شواهد شعری و لغات؟ با توجه به اینکه پیش از وی، هیچ‌کس این کتاب را از قرشی ندانسته است، چنین انتظاری بجاست، اما پاسخی از استاد عطار در پی ندارد.

از آنجا که این کتاب، به گفته عطار، در سال ۶۸۱ تألیف شده، اگر با ترجمه فارسی هم همراه بود که آشکارا می‌شد همان صراح اللغة. پس این کتاب، فرهنگی تازی به تازی است. چنانکه قرشی در دیباچه فرهنگش می‌گوید، نیاز فرهنگی و آموزشی وی را بر آن داشته تا برای نوآموزان و میانمایه‌گان دانش و ادب در سرزمین خود فرهنگی تازی را به پارسی ترجمه کند تا راه دانشجویی بر جویندگان هموارتر گردد و فرزندان زمانه را در کناره‌گرفتن از این راه بهانه‌ای نماند. هنگامی که وی در سال ۶۸۱ این کار ارزشمند را به انجام می‌رساند، چه نیازی وی را بر آن داشته تا- به فرض توانایی- دوباره صحاح جوهری را در همان سال مختصر کرده و تدوین سازد؟ بنده اگر این کتاب را

۱. تاریخ التوراث العربی، سزگین، ج ۸، ص ۴۰۴.

۲. مقدمة الصحاح، عطار، ص ۲۰۴.

دیده بودم بی گمان می توانستم روشن سازم که از قرشی است یا نه. اکنون چنین می انگارم که این کتاب - با فرض درستی گفتار استاد عطار- همان صُراح اللغة جمال قرشی است که کاتبی فاضل به دلیلی با حذف ترجمه فارسی و با ایجازی کمتر در سده های سپسین فراهم آورده و به دلیل آوازه گسترده صُراح اللغة، آن را به جمال قرشی نسبت داده و سال تألیفش را هم ۶۸۱ نگاشته است.

نور الاصباح فی اغلاط الصراح

این رساله کوچکی است از مفتی محمد سعدالله در سیزده برگ بزرگ و هر برگ سه ستون ۲۹ سطری که به چاپ سنگی ۱۳۲۴ کانپور ضمیمه شده است. این رساله کوچک یکی از مستندات مهم استاد عطار در مقدمه اش بر صحاح جوهری است. عطار با تکیه بر این رساله بارها از ستم قرشی بر جوهری در صُراح اللغة سخن می گوید.^۱ نگاهی کوتاه به این رساله روشنگر این گونه داوریه است.

سعدالله در آغاز رساله اش می گوید: کتاب کامل النصاب صراح ترجمه صحاح جوهری تألیف ابوالفضل جمال قرشی محمد بن خالد ادیب لغوی که تألیفش در سنه ششصد و هشتاد و یک هجری قدم به راه اختتام گذاشته در افاده معانی لغویه و تراجم عبارات عربیه بلغات فارسیه نظیر خود نداشته است و مزید اعتبار و اشتهاش بحدی رسیده که معتمد و معول علیه جمهور انام از خاص و عام گردیده بل کمتر کسی از مؤلفین بوده باشد که در تألیفات خود با وجود تیسر بآن استناد نفرموده ...^۲

وی در آغاز به ترجمه و توضیح دیباچه تازی صُراح اللغة به فارسی پرداخته و سپس رساله اش را در ده فایده و بیست باب نگاشته است. در بخش فایده ها بیشتر به

۱. مقدمه الصراح، عطار، ص ۱۸۴-۱۸۵-۲۰۷.

۲. صراح، چاپ سنگی کانپور، ص ۶۱۸.

چگونگی ساختار *صراح اللغة* و شیوه بیان معنای واژگان در آن پرداخته و سلیقه خود را آشکار می‌سازد. نمونه را می‌گوید: «[صاحب *صراح*] گاهی در ترجمه لفظ موهم غیرمراد می‌آورد مثل روغه بالتسکین و الحركة گلزار سخت که مرادش گلزار بکسر کاف عجمی بمعنی گل و لای شدیدست حال آنکه وهم جانب گلزار بضم کاف هم می‌رود بل این لفظ شهرست».^۱ گاه پس‌وپیش بودن ترتیب واژه‌ها را نسبت به *صاح* مطرح می‌کند؛ نمونه را می‌گوید: «... چنانکه جلعب را بر جلعج مقدم آورده، حال آنکه در *صاح* ترتیبش برعکس بوده است».^۲

در بخش بابهای بیست‌گانه نیز واژه‌هایی را که به نظر وی صاحب *صراح* غلط ترجمه کرده، آورده است. در این بخش، سخن وی گاه درست است و گاه نادرست، و گاه هم برآنچه در *صراح* آمده، نکته‌ای افزوده است تا معنا روشن‌تر گردد. نمونه را در واژه *خَبَّة*، به ثلاث لغات، که در *صاح* چنین معنا شده است: *طريقة من رمل او سحاب*، او *خرقة كالعصابة*، می‌گوید: این یعنی نورد ریگ یا ابر یا پارچه مانند سربند ای در عرض. پس قول مصنف: نورد دیگر و ابر «و سربند» مخالف است اصل خودش را.^۳ در اینجا حق با اوست. با این حال، وی چون پیوسته مطالب *صاح* را با *قاموس* و *تاج المصادر بیهقی* و ... مقایسه می‌کند گاه از لفظ *صاح* فراتر رفته و لفظ آن کتابها را به جای لفظ *صاح* نشانده و آنگاه درباره صاحب *صراح* داوری کرده است. نمونه را در واژه *محب* می‌بینیم. در *صاح* آمده: *المُحَقَّب: المُرْدَف*. و در *صراح* معنا شده است: ردیف که سپس سوار نشیند. سعدالله *محب* را اسم فاعل گرفته و می‌گوید: آن که دیگری را پس خود بر سواری نشانند، نه آن که خود پس سوار نشیند.^۴

۱. *صراح*، چاپ سنگی کانیپور، ص ۶۲۰.

۲. همان، ص ۶۱۹.

۳. همان، ص ۶۲۲.

۴. همان، ص ۶۲۱.

بررسی کوتاه رسالهٔ کوچک مفتی سعدالله را از آن روی آوردم تا نشان دهم آنچه استاد عطار در مقدمه‌اش بر صحاح آورده و این چند صفحهٔ اندک را ردی بر صراح قرشی معرفی کرده و قرشی را به نقد غیرعادلانه و افترا و ستم بر جوهری متهم ساخته است، چه اندازه اعتبار دارد. دیگر اینکه روشن شود دیگرانی هم که چنین سخنانی را بازگو کرده‌اند درنگ و نگاه کوتاهی بر رسالهٔ کوچک مفتی سعدالله را از خود دریغ داشته‌اند.

آن کس خطا نکرد که راهی به سر نبرد در کاروان قافله‌داران خطا بسی است
کو آن بشر که زیست و هرگز خطا نکرد هم در کار داعیه‌داران خطا بسی است

نسخه‌های صراح اللغة

از این کتاب نسخه‌های خطی بسیاری بر جای مانده است از جمله:

۱. نسخهٔ مدرسهٔ نمازی خوی، نسخ جلی، ناسخ بخاری، مورخ ۷۰۰ هجری؛
۲. نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس سنا، ش ۴۴۶، نسخ، مورخ ۷۰۰ هجری؛
۳. نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علیگره، ش ۸ و ۸۹۲۴۷۲۹/۹، مورخ ۷۰۰ هجری؛
۴. نسخهٔ مدرسهٔ دراسات شرقی و افریقایی، ش ۴۴۵۷۱، مورخ ۷۰۰ هجری؛
۵. نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه، حیدرآباد دکن، ش ۱۸ (لغت)، نسخ مغربی، مورخ ۷۰۰ هجری؛

۶. نسخهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ش ۱۱۲، نسخ سدهٔ سیزدهم؛
 ۷. نسخهٔ تازه معرفی‌شدهٔ کتابخانهٔ بنیاد فارس‌شناسی، شیراز، مورخ ۷۰۰ هجری؛
- در دو سدهٔ اخیر، چاپهای سنگی بسیاری نیز از صُراح اللغة در هند و ایران صورت گرفته است، از جمله چاپ سنگی کانپور، به خط محمد قمرالدین، ۱۳۲۴ هـ. ق.
در اینجا، برخی از واژگان و مصادر صُراح اللغة را برای نمونه می‌آوریم.

نمونه‌هایی از واژگان ناشناخته یا کم‌کاربرد

آبدست‌دان	[مَزَادَة]	به‌چشم‌کننده مردم	[شَقْد]
آبدستی	[وَضُوء]	بی‌آمیغ‌نسب	[صَرِيح]
آبکامه	[كَامِخ]	بیابان‌باش	[أَعْرَاب]
آذینده	[نَدَاة]	بیخ‌انگدان	[مَحْرُوت]
آژرقن	[قُوبَاء]	پخچی بینی	[فَطَاة]
آشام آردهاله	[نَفِيتَة]	پرنگ	[رُبْد]
آواز تاسه	[أَنُوج]	پژ	[عَقَبَة]
آهن‌آماج	[مِقْلَب]	پست‌ناشورانیده	[حُث]
آبره	[عَصَب]	پشک	[جَلِيد]
اسب درازخانه	[سَلْهَب]	پلیته دسته‌کرده از پشم	
اسب شکوخنده	[شَمِيت]	و باغنده که ریسند	[ضَرِيَّة]
استره	[مَرْدُودَة]	پنجه	[فَنَزَج]
باتنگان	[لُفَاح]	پوپک	[هُدْهَد]
باران‌گریز	[وَلَجَة]	پیشپاره	[شَفَارِج]
بارگیر	[هُودَج]	تاه	[خَشَب]
بازه‌پیچ	[أَرْجُوحَة]	ترلک	[مِرْشَح]
بانگ خایسک و سندان	[كَدْكَدَة]	تکه کوهی که آن را رنگ	
بخیل تنک‌خوی	[مُرْگَد]	خوانند	[عَنْبَان]
برنشستنی	[مَرْكَب]	تمرینه	[تَمْلِيد الْأَدِيم]
بکنی	[نَبِيد]	تود	[فِرْصَاد]